

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

نکاتی راجع به میلاد امام حسن مجتبی علیه السلام

امروز پانزدهم ماه مبارک رمضان مصادف با ولادت با سعادت امام حسن مجتبی (علیه السلام) است. این میلاد موفور السرور را به محضر مبارک امام زمان (عج) و همه مسلمانان خصوصاً شیعیان و شما فضایل بزرگوار تبریک عرض می‌کنم. ان شاء الله از برکات این میلاد و این امام بیش از گذشته همه بهره‌مند شویم.

به همین مناسبت مطلبی را به عنوان یکی از تراث یا میراث امام مجتبی (علیه السلام) از فرمایشات آن حضرت استفاده کنیم.

بر حسب آنچه که در کتاب بحار آمده و در کتب اهل سنت هم نقل شده یک روز امیرالمؤمنین (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام) می‌فرماید که میل دارم بر فراز منبر بروی و من سخنرانی تو را ببینم. معلوم می‌شود در ایام کم سنی حضرت بوده است.

امام مجتبی (علیه السلام) عرض می‌کند من در حضور شما شرم و حیا می‌کنم. اینجا نقلها مختلف است، حسب یک نقل حضرت زن‌ها و دیگران را در منزل جمع کردند و بعد خودشان به قسمتی رفتند که چشم امام مجتبی (علیه السلام) به ایشان نیفتد تا بخواهد آن هیبت و حیا مانع از سخن بشود. در بعضی دیگر از نقلها حضرت در مسجد که مردم جمع بودند به امام مجتبی (علیه السلام) فرمودند بر فراز منبر برو و سخنرانی کن.

غرض آنکه حضرت میخواستند مردم به علم و توانمندی های اولادشان آگاهی پیدا کنند. خیلی هنر می‌خواهد که به یک کسی بدون هماهنگی قبلی بگویند الآن برو بالای منبر و حرف بزن.

هر یک از خطبا یا مدرسین اگر بخواهد دو کلمه حرف بزند و حق مطلب را بخوبی ادا کند چقدر باید فکر و مطالعه کند، اما بلافاصله امام مجتبی (علیه السلام) بر بالای منبر می‌روند و در آن سن کم این مطالب عمیق و دقیق را در باب توحید پروردگار و اعتقادات بیان می‌فرمایند.

حضرت بعد از بسم الله الرحمن الرحيم اینطور آغاز کردند: «الحمد لله الواحد بغیر تشبیه» حمد سزای خدای واحدی است که شبیه ندارد. یعنی واحدی است که دو ندارد، واحدی است که مثل ندارد.

باید اینطور خدا را بشناسیم و بشناسانیم. بسیاری از مشکلات ما در اعتقاد ما به توحید است. اینکه در ماه مبارک رمضان سفارش به نمازهایی شده که متضمن سوره توحید است، یا توصیه شده خود سوره توحید را مکرر بخوانند به این جهت است که در ماه رمضان هیچ عنایتی بالاتر از تقویت توحید تصور نمی‌شود. آنطور که وقتی از ماه رمضان بیرون می‌رویم اصلاً به غیر

خدا فکر نکنیم. لذا در کلمات ائمه توحید ذاتی، توحید در عبادت، توحید در افعال، بسیار برجسته است و مردم را به مسئله توحید، مسائل اعتقادی و خداشناسی خیلی دعوت می‌کردند.

البته مباحث فقهی، اخلاقی و پندهایی که از کلمات ائمه می‌گیریم هم نظیر ندارد. اگر تمام فقه اهل سنت را جمع کنند در مقابل فقه امام صادق (علیه السلام) قطره‌ای در مقابل دریا نمی‌شود.

در عین حال کلمات ائمه را که بینیم یکی از قسمت‌های برجسته اش توجه دادن مردم به مسائل اعتقادی است و می‌خواستند به ما یاد دهند زیربنای عبادات و اخلاق؛ اعتقاد است.

«الحمد لله الواحد بغیر تشبیه و الدائم بغیر تکوین» موجودی که دوام دارد بدون اینکه آغازی داشته و حادث باشد، «القائم بغیر کلفة» قیمومیت همه امور را بدون هیچ کلفت و مشقتی، بدست دارد برای خدا سخت و آسان یسیر و غیر یسیر معنا ندارد. این تعابیر حساباً یسیراً، و حساباً شدیداً، نسبت به ما هست، اما برای خدا بین خلق یک مورچه و خلق آسمان فرقی وجود ندارد. «الخالق بغیر منصبه» بدون تلاش و کوشش خلق میکند. «منصبه» یعنی تلاش، به معنای رنج هم بیان شده، «عیش ذو منصبه»، یعنی زندگی پر از رنج، ولی اینجا مراد آن است که وقتی می‌خواهد خلق کند اینطور نیست که مقدماتی درست کند و تلاش و کوششی انجام دهد «إذا أراد شيئاً أن يقول له كن فيكون». «و الموصوف بغیر غاية» هر چه خدا را توصیف کنی کم است، اوصافش حد و غایتی ندارد، علم و قدرتش حد ندارد.

بر اساس قاعده‌ای که اساسش از عرفان شروع شده و بعد در فلسفه آمده و در مرحله سوم در تفسیر قرآن آمده و اگر این قاعده برای کسی هضم نشود اصلاً معنای اجمالی اسماء و صفات الهی را هم نمی‌تواند تصور کند. مثلاً در «اللهم إني أسئلك بجلالك كَلَه» یعنی کل جلال، یا در «بجمالک کَلَه» یعنی کل جمال. «كُل» در این فقرات از دعای سحر در مقابل جزء نیست بلکه کل یعنی آن جلال یا جمال بی انتهایی که تو داری و حد ندارد.

روی این قاعده که عرفا، فلاسفه و مفسران می‌گویند الفاظ برای روح معنا وضع شده، یعنی جلال خدا را نباید کسی با جلال امور دنیوی مقایسه کند. جمال خدا هم همینطور و علم خدا نیز همینطور است. «اللهم إني أسئلك بعلمک کَلَه»، را نباید با علم بشر مقایسه کنیم و بگوئیم خدا علمش بیشتر از بشر است، نه! حقیقت و روح علم، همه اش نزد خدای تبارک و تعالی وجود دارد و آن هم نامتناهی است. اساساً اگر ما الفاظ را برای روح معنا ندانیم این «کَلَه» در دعای سحر معنای روشنی برای ما ندارد. البته احتمالات دیگری هم هست که خارج از فهم ما شاید باشد.

«و الموصوف بغیر غاية» نیائیم با ذهن خودمان خدا را توصیف کنیم! اصلاً روی این معنا نیاز به روایاتی که می‌گوید شما نمی‌توانید کنه خدا را بشناسید، نیست. چون وقتی خدا موصوف به غیر غایه است همین برهان می‌شود که نمی‌توان او را درک کرد.

«المعروف بغیر محدود» شناخت و تعریف هر چیزی نیاز به حد دارد و این چیزی است که ذهن ما با آن انس گرفته، هر معرفتی نیاز به جنس و فصل دارد. تا بتوان یک اندازه‌ای آن را بشناسیم، در همین مادیات چه بسیار مواردی که جنس و فصل حقیقی‌اش را نمی‌توانیم بفهمیم چیست؟ خدای تبارک و تعالی وجودی معروف اما به غیر حد است، «العزیز» توانمند است، «لم یزل قديماً فی القَدَم» در قَدَم همیشه قدیم بوده، «ردعت القلوب لهيبته» قلبها از هیبت او به لرزه می‌افتد.

«و ذهلت العقول عزته» عقول در مقابل عزت خدا ناتوان و حیران است، یعنی عمق شناخت خدا حیرانی در خداست، اگر انسان واقعاً به این مرحله تحیر و ذهول رسد این آغاز شناخت خداست، «و خضعت الرقاب لقدرته» یاد قدرت خدا بی اختیار گردن

انسان را خاضع می‌کند، نه اینکه تصنعی ظاهرسازی کند، «فلیس یخطر علی قلب بشر مبلغ جبروته» نهایت و بزرگی جبروت خدا به قلب هیچ بشری خطور نمی‌کند «و لا یبلغ الناس کُنه جلاله» مردم به کنه جلال او نمی‌رسند «و لا یفصح الواصفون منهم لکنه عظمته و لا تبلغه العلماء بألبابها» تمام عقول دانشمندان را جمع کنند نمی‌توانند به معرفت خدا برسند «و لا اهل التفکر بتدبیر امورها» عقل هیچ اهل فکری به تدبیر امور او نمی‌رسد.

«أَعْلَمُ خلقه به الذی بالحدّ لا یصفه» عالمترین خلق خدا به خدا آن کسی است که از حیث حد بگوید نمی‌توانم خدا را توصیف کنم، «یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر» گویا امام مجتبی (علیه السلام) این خطابه را به عنوان مقدمه برای این فرمایش قرار دادند که:

«اما بعد: فإن علیاً بابٌ من دخله کان مؤمناً، و من خرج منه کان کافراً» چقدر این جملات با هم ارتباط دارد، اول راجع به خدا و ایمان به خدا و معرفت به خدا حرف می‌زند، راجع به توصیف خدا، قدرت خدا، عظمت خدا، جبروت خدا سخن می‌گوید و بعد هم این ادب فرزند و پدری نیست که امام حسن اینجا رعایت می‌کند بلکه یک امر واقعی است.

کسی که بخواهد به خدا برسد باب خدا امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و کسی هم که از این باب وارد نشود و به امیرالمؤمنین اعتقاد نداشته باشد کافراست. یعنی کفر واقعی و اعتقادی دارد ولو اسلام ظاهری و اسلام فقهی داشته باشد، اما دارای کفر اعتقادی است.

«أقول قولی هذا و استغفر الله العظیم لی و لکم» امام مجتبی (علیه السلام) در پایان به محضر مبارک پدرشان یا خطاب به آن جمع می‌گوید این آن چیزی است که من می‌دانم و گفتم. از اینکه نمی‌توانم خدای بی حد و نهایت را در قالب الفاظ قابل فهم شما کامل توصیف کنم و از اینکه پدرم را هم نمی‌توانم این چنین معرفی کنم استغفار می‌کنم.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از پایان کلام امام مجتبی (علیه السلام) برخاستند پیشانی امام مجتبی (علیه السلام) را بوسیدند و این آیه از سوره آل عمران را تلاوت فرمودند «ذریةً بعضها من بعض والله سميع عليم»، خدا در آیه قبل می‌فرماید: «إن الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهيم و آل عمران علی العالمین»^[1] اینها برگزیدگان خدا هستند که بر همه بشر مقدم کرده است. آنگاه در این آیه می‌فرماید: «ذریةً بعضها من بعض»، اینکه در بعضی از روایات و گاهی هم در مباحث اصول مطرح می‌شود که ائمه نور واحد هستند ریشه‌اش در همین آیه قرآن است.

یعنی امام حسن جلوه‌ای از امیرالمؤمنین و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، همانطور که فاطمه زهرا (علیها السلام) بضعه‌ای و جلوه‌ای از اوست، امیرالمؤمنین جلوه پیامبر است، امام حسن و امام حسین جلوه رسول خدا و جلوه امیرالمؤمنین است، این مباحث اعتقادی در کلمات ائمه بسیار زیاد است، اصلاً یکی از نقاط برتری مذهب شیعه نسبت به مذاهب دیگر همین است که شما در مذاهب علمای اهل سنت یک کلمه از این مطالبی که امام حسن فرموده را نمی‌توانید پیدا کنید و نباید هم پیدا بشود چون آنها اهل این قضایا نیستند!^[2]

به این مباحث اعتقادی توجه کنیم. تا اعتقادات خود را قوی سازیم.

ماه مبارک رمضان ماه فهم اسماء و صفات الهی است، خدا ما را دعوت کرده به نماز. در ایام دیگر هم نماز داریم، در ایام دیگر هم روزه و قرائت قرآن استحباب دارد، اینها تا حدی در ماه‌های دیگر هم هست اما ماه رمضان ماه حضور است، ماه لقاء است ماه فهم کلمات و اسماء حسناى الهی است، ماه جوشن است، چقدر ما با این اسماء الهی انس داریم؟ چقدر این اسماء الهی وجود ما را احاطه کرده؟ خیلی ضعیف هستیم.

پذیرایی خدا این است که پرده‌ها را کنار بزند، و گوشه‌ای از علمش، از قدرتش، از حیاتش، از جمال و جلالش را به بندگان مهمانش نشان دهد بعد انسان می‌شود متخلق به اخلاق خدا و «تخلّقوا باخلاق الله» به این معناست.

امیدواریم که به دعای امام مجتبی (علیه السلام) و به دعای امام زمان (علیه السلام) خداوند آنچه که در این ماه مبارک به بهترین بندگان عناية می‌کند به همه ما عناية بفرماید.

ادامه بررسی قاعده «الألفاظ وضعت لأرواح المعاني»

عدم توجه به قاعده «الألفاظ وضعت لأرواح المعاني» سبب شده که بسیاری از آیات قرآن کریم حمل بر مجاز و کنایه شود در حالی که صحیح نیست. مرحوم ملاصدرا در رابطه با این مطلب می‌فرماید: نزد راسخین در علم که منحصر در ائمه معصومین علیهم السلام هستند اصل این بوده که الفاظ را بدون این که در آن تصرف نمایند حمل می‌کردند؛ به عنوان مثال برخی می‌گویند اگر در قرآن کریم سجده با تعبیر «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ»^[3] ذکر شده کنایه از عبادت، خضوع ذاتی و تسبیح تکوینی است یعنی درآیه مرتکب خلاف ظاهر می‌شوند. طبق بیان ایشان اصل این است که معنای اصلی آن بدون تصرف در نظر گرفته شود.

ایشان در ادامه می‌فرماید: تصرف در ظواهر الفاظ به این جهت است که در سجده انسان خصوصیات وجود دارد و ذهن انسان با همان مأنوس است و از آن جا که سایر موجودات چنین خصوصیات ندارند پس تعبیر «یسجد» معنایی کنایی یا مجازی دارد. به نظر مرحوم ملاصدرا باید در معنای سجده توسعه داده و گفت: یک مصداق سجده، سجده‌ای است که انسان انجام می‌دهد اما اگر لفظ برای روح معنا وضع شده باشد لازم است مصادیق دیگری که خارج از عقل و فکر ما است نیز داشته باشد.^[4]

دیدگاه مرحوم امام خمینی

مرحوم امام نیز در کتب مختلف به این مسئله پرداخته‌اند.^[5] ایشان کتاب «آداب الصلاة» می‌فرماید: « بدان که علماء ادب و ظاهر گفته اند که «حمد» ثنای به لسان است به جمیل اختیاری. و چون آنها غافل از جمیع السنه هستند جز این لسان لحمی، از این جهت تسبیح و تحمید حق تعالی، بلکه مطلق کلام ذات مقدس، را حمل به یک نوع از مجاز می‌کنند؛ و نیز کلام و تسبیح و تحمید موجودات را حمل به مجاز کنند. پس، در حق تعالی تکلم را عبارت از ایجاد کلام، و در موجودات دیگر تسبیح و تحمید را ذاتی تکوینی دانند. اینها در حقیقت نطق را منحصر به نوع خود دانند و ذات مقدس حق جلّ و علا و دیگر موجودات را غیر ناطق بلکه - نعوذ بالله - اُخرس گمان کنند. و این را تنزیه ذات مقدس گمان نمودند؛ با آنکه این، تحدید بلکه تعطیل است و حق منزّه از این تنزیه است؛ چنانچه غالب تنزیهات عامّه تحدید و تشبیه است. ما پیش از این ذکر نمودیم کیفیت وضع شدن الفاظ را از برای معانی عامّه مطلقه. و اکنون گوئیم: ما این قدر در بند آن نیستیم که در این حقایق الهیه صدق لغوی یا حقیقت لغویّه لازم آید، بلکه صحّت اطلاق و حقیقت عقلیّه میزان در این مباحث است؛ گرچه حقیقت لغویّه نیز به حسب بیان سابق ثابت شد.»^[6]

به نظر ایشان برخی با توجه به این که حمد الهی را به زبان گوشتی انسان ممکن می‌دانند در نتیجه در ظاهر الفاظ تصرف نموده و در جهت تنزیه خدای متعال می‌گویند تکلم به معنای ایجاد کلام و در سایر موجودات تکلم به معنای تسبیح ذاتی است حال آن که این مطلب صحیح نیست و این گونه تنزیه نعوذ بالله «أُخرس» و غیر ناطق پنداشتن سایر موجودات و از جمله خدای متعال است.

مرحوم علامه طباطبائی نیز در این باره اقامه برهان نموده و می‌فرماید: این‌که الفاظ برای روح معنا وضع شده بخاطر غایت وضع که همان تفهیم و تفهم در اموری که به بشر به آن نیازمند است می‌باشد. گاهی نیاز در محدود ظاهری و مادی منحصر می‌شود و در نتیجه معنا نیز در همان محدوده قرار می‌گیرد. اما زمانی‌که افق نیاز به عالم مثال، عقل و ملکوت وارد شد، معنا باید توسعه پیدا کند.

ایشان در ادامه می‌فرماید: کلمات فراوانی مانند تعبیر «میزان»، «حیات» و «سما» از این قبیل هستند. مفروض ما در حیات این است که نیاز به خوردن، خوابیدن و مانند آن ضروری باشد، در حالی‌که این لوازم در حیات مادی انسان مطرح بوده و مورد نیاز است. اما زمانی‌که با تعبیری مانند «الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ»^[7] یا «وَأَنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»^[8] مواجه می‌شویم نمی‌توان گفت تمام خصوصیات مذکور در آن‌ها باید موجود باشد.

این مسئله در صفاتی مانند «علم»، «قدرت»، «سمع»، «دیدن»، «اراده»، «کلام»، «رضا»، «غضب»، «خلق» و «امر»، «سما»، «ارض»، «لوح»، «قلم»، «عرش» و «کرسی» نیز وجود دارد؛ یعنی هر چند شنیدن به گوش و دیدن به چشم ظاهری تطبیق می‌شود اما در اصل چنین نیست تا بگوئیم لازم است این وسائل مادی در موردی خدای متعال نیز وجود داشته باشد.

مرحوم امام نیز در این رابطه می‌فرماید: با نگاه درست باید گفت استعمال حیات در مورد انسان استعمالی مجازی بوده و حقیقت حیات در آخرت محقق خواهد شد.

به بیان دیگر تمامی این بزرگان می‌فرمایند: الفاظ مذکور که در قرآن کریم ذکر شده‌است نباید حمل بر کنایه و مجاز شود؛ به عنوان مثال نباید گفت «ید» کنایه یا مجاز برای قدرت است، بلکه «ید» به خیال محدود ما منحصر در دست ظاهری شده‌است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. آل عمران، 33.

[2]. بحار الأنوار ج 43، ص 350.

[3]. حج، 18.

[4]. «قد مر أن الأصل في منهج الراسخين في العلم هو إبقاء ظواهر الألفاظ على معانيها الأصلية من غير تصرف فيها لكن مع تحقيق تلك المعاني و تلخيصها عن الأمور الزائدة و عدم الاحتجاب عن روح المعنى بسبب غلبة أحكام بعض خصوصياتها على النفس و اعتيادها بحصر كل معنى على هيئة مخصوصة له يتمثل ذلك المعنى بها للنفس في هذه النشأة...» مفاتيح الغيب، جلد 1 : صفحه 92 به بعد.

[5]. تقریرات فلسفه، ج 2، ص 134 و تفسیر سوره حمد.

[6]. آداب الصلوة، ص 253.

[7]. فرقان، 58.

[8]. عنكبوت، 64.